

## ولایت و اداره اموال محجورین در فقه و حقوق \*

سید احمد حسینی حنیف \*\*

### چکیده

محجورین، به علت ناتوانی در اداره و تنمیه اموالشان، از طرقی مورد حمایت قرار گرفته است، آنها از تصرف در اموال و حقوق مالی خود ممنوع هستند، تصرف آنها در اموال و حقوق مالی باطل یا غیر نافذ است و از طرفی اداره و تنمیه اموال محجورین و تأمین نیازهای مالی آنها از اموال خودشان، ضرورتی انکار نشدنی است؛ پس نیازمند مکانیزمی برای این دو نیاز مهم اجتماعی محجورین هستیم. تأمین نیازهای فوق الذکر و مصلحت محجورین ایجاب می‌کند که اشخاصی به نمایندگی از آنها موظف به اداره و تنمیه اموال و حقوق مالی آنها و انجام دادن اعمال حقوقی ایشان باشند. این نهاد در فقه و حقوق اسلامی تحت عنوان «ولایت در مال» نامیده می‌شود.

این نوشته، با توجه به متون فقهی کهن اسلامی و منابع حقوقی و قانون بخشی از کشورهای اسلامی، تلاش خواهد کرد، مکانیزم اسلامی اداره اموال محجورین را تشریح و تفاوت‌های میان مذاهب فقهی را بنماید.

**واژگان کلیدی:** ولایت، اداره اموال، محجور، فقه، حقوق.

---

\* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۲/۴/۵ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۲/۵/۲.

\*\* دانشجوی دکتری حقوق خصوصی دانشگاه علوم اسلامی رضوی و محقق جامعه المصطفی العالمیه مشهد

## مبحث اول: ماهیت فقهی - حقوقی و اقسام ولایت

### ۱- ماهیت فقهی و حقوقی ولایت

ولایت، به کسر واو و فتح آن، در لغت به معنای یاری کردن است، در قرآن نیز این معنا مورد استفاده قرار گرفته است:

الف- «الله ولی الذی آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور»، (بقره: ۲۵۷) یعنی خداوند، ناصر و یاری کننده ایمان آورندگان به خود است و آنها را از تاریکی‌ها به سوی نور راهنمای می‌کند.

ب- «ما لکم من ولایتهم من شیء حتی یهاجروا...» (انفال: ۷۲) یعنی (ای کسانی که ایمان آورده‌اید) شما در برابر کسانی که مهاجرت نکرده‌اند، هیچ گونه دوستی و تعهدی ندارید.

برخی لغویین در تعریف ولایت گفته‌اند: «بوعبیده و دیگران گفته‌اند، ولیّ به معنای نزدیکی است، و ولی یتیم کسی است که ولایت بر امر او دارد و به رفع نیازهای او اقدام می‌کند». (زهری: ۲۰۰۱م، ج ۱۵: ۳۲۳-۳۲۱) راغب اصفهانی می‌نویسد: «ولیّ، ولاء و تولی یعنی دو چیز یا بیشتر به طوری متحد شوند که چیزی غیر از آن دو در بینشان وجود نداشته باشد». (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴: ۵۳۳)

فقه‌ها و حقوقدانان تعاریفی مختلفی، از ولایت ذکر کرده‌اند، برخی تعاریف جدید ناظر به مفهوم سیاسی است که البته این مفهوم نیز از مفاهیم شاخص ولایت است، حاق مفهوم ولایت فقیه، چیزی جز امارت و سلطه شرعی نیست. (منتظری، ۱۴۰۸، ج ۱: ۷۴)

ولایت عبارت است از تصدی شخص واجد اهلیت بر شخص قاصر برای اداره امور شخصی و اموال آنها. (زرعاع، ۲۲۰۴، ج ۱: ۱۸۰۸)

نافذ بودن قول شخص بر دیگری بدون اعتنا به رضایت یا مخالفت او. (ابن عابدینف، ۲۰۰۵، ج ۳: ۵۵)

اهلیت برای انشای نافذ عقود و ایقاعات و تصرفات، به صورت استقلالی بدون اینکه نیازمند اجازه یا تنفیذ دیگری باشد. (الحجی، ۱۴۱۱: ۶۷)

قانون احوال شخصیه افغانستان در تعریف ولایت می گوید:

«(۱) ولایت سلطه و اقتداری است که مطابق احکام این قانون جهت انجام امور مربوط به غیر در حدود معین به شخصی داده می شود و به شخص دارنده ولایت، ولی و به شخص موضوع ولایت، مولی علیه اطلاق می گردد. و ...».

برخی تعاریف فوق، از جمله تعریف اول ناظر به قسم خاصی از ولایت است، تعریف دوم عامتر از اول، ولی اخص از مفهوم ولایت است، چون این مفهوم فقط شامل آن بخش از ولایت می شود که مربوط به تنفیذ قول بر دیگری می گردد، و مفهومی غیر مالی، یعنی ولایت بر قاصر را شامل نمی شود. ولایت علاوه بر مفهومی مالی، یعنی ولایت بر اداره و تصرف در اموال، مفهومی غیر مالی، یعنی ولایت بر شخص، نیز دارد، تعریف سوم و تعریف قانون احوال شخصیه جامعتر است، شامل ولایت بر مال و شخص می گردد.

ولایت بر دیگران، موجب تحدید آزادی آنهاست، اصل در ولایت، عدم اعمال آن بر اشخاص است، برخی فقهای امامیه می نویسند:

«اصل این است که احدی بر دیگری ولایت ندارد، چون حال همه افراد در صفت عبودیت واحد است، و فردی بر دیگری مزیت ندارد.» (کاشف الغطاء، ۱۳۶۰، ج ۱: ۲۰۹)

## ۲- اقسام ولایت

ولایت ناشی از مالکیت است، خداوند مالک هستی و مالک انسان است، ولایت خداوند بر انسان و اموالش حقیقی است، ولی مالکیت انسان بر خود و اموالش ناشی از تفویض کریمانه خداوند است، اصل اولی، اینست که انسان ولایت بر اموال و نفس خود دارد، چون دیگری مالک نفس انسان و اموال او نیست، پس انسان به اعتبار شریعت و تفویض مالکیت از ناحیه خداوند، مالک نفس خود و اموالش محسوب می -گردد، لذا ولایت انسان اعتباری و با شرایطی قابل زوال - مثلاً موجبات حجر ولایت او را بر اموال زایل می گرداند- و تفویض - شخص می -تواند طی قرار دادی، ولایت بر مال خود را به دیگری انتقال دهد- است.

برخی از حقوقدانان عربی تقسیم اولیه ولایت را چنین بیان کرده است:

ولایت قاصره که عبارت است از ولایت شخص بر خود و اموالش، اصل اولی، ثبوت این ولایت است، مگر اینکه شخص فاقد شرط اعمال ولایت بر خود یا بر خود و نفسش باشد.

ولایت متعددی که عبارت است از ولایت شخص بر دیگری، این ولایتی که به شخص تفویض گردیده است، یا ناشی از انتقال مالک به اوست یا ناشی از انتقال شارع و حاکم شرع به اوست. (الحجی، ۱۴۱۱: ۷۰-۶۹)

ولایتی که ناشی از تفویض اختیار مالک، به دیگری است، «وکالت» یا «مساعدت قضایی» نامیده می‌شود، و ولایتی که به علت نقصان یا فقدان اهلیت شخص، به حکم شرع یا حاکم شرع به شخصی واگذار می‌گردد، «نیابت شرعی» نامیده می‌شود. نیابت شرعی نیز بر سه قسم است:

### ۱- ولایت ۲- وصایت ۳- قیمومت.

دکتر نصر فرید واصل، مفتی سابق مصر می‌نویسد:

«ولایت در ابتدا به دو دسته کلی تقسیم می‌شود، ۱- ولایت ذاتیه که عبارت است از ولایت شخص بر ذات و اموال خودش، یا بر ذاتش فقط یا بر اموالش، این قسم ولایت به دلیل عدم امکان انتقال به غیر، ولایت قاصره یا غیر متعدیه نامیده می‌شود. ۲- ولایت غیر ذاتیه که عبارت از ولایت شخص بر نفس و مال و یا بر نفس دیگری یا مال دیگری فقط، نوع اول این ولایت به دلیل اشتغال آن بر هر نفس و مال ولایت کامله نامیده می‌شود و قسم دوم دلایت قاصره. ولایت غیر ذاتیه یا ولایت عامه است که عبارت است از ولایت حاکم شرع پس از بیعت بر مسلمین، یا ولایت خاصه است که عیازت است از ولایت ناشی از قرار دادهایی مثل وکالت یا نیابت» (فرید واصل، ۲۰۰۸م: ۱۰)

ولایت متعدی تقسیماتی دارد، و از جهاتی به اقسام مختلفی تقسیم می‌شود، یکی از این تقسیمات، بر اساس موضوع ولایت است که عبارتند از:

الف- ولایت بر نفس دیگر، مثل ولایت پدر و جد عصبی بر اولاد، فقه حنفی، ترتیب ولایت را چنین بیان می‌کند: «ان الاولیاء علی النفس هم العصبه من الذکور وفق الترتیب التالی، بنوه، أبوه، أخوه، عمومه و من ثم الی القاضی لانه ولی من لا ولی له.» (زحیلی، ۱۴۰۵ق، ج: ۷، ۷۴۹) و هرگاه حضانت طفل کامل شود، باید طفل به ولی سپرده گردد.

ب- ولایت بر مال شخص دیگر، برخی حقوقدانان عربی می‌نویسد:

«۱- الولایه علی المال هی نفاذ الاعمال القانونیه علی مال الغیر، کالولی و الوصی و التیم و الوکیل عن الغائب. ۲- الولایه علی المال هی سلطه شرعیه تقوم علی ترخیص القانون و اذنه و تجعل الشخص صالحا لان یعمل عملا لمصلحه شخص آخر.» (معوذ عبدالنواب، ۲۰۱۰م: ۱۸)

ولایت بر نفس و مال دیگری، این قسم ولایت برای پدر و جد است و بر اساس فقه حنفی سپس به اقارب می‌رسد.

برخی اساتید مصری فقه اسلامی، برحضانت، نیز اطلاق ولایت کرده است: «ولایت بر طفل دو نوع است، ۱- ولایت بر مال و نکاح که پدر مقدم بر مادر است. ۲- ولایت بر حضانت که مادر مقدم بر پدر است». (بلتاجی، ۲۰۰۶م: ۱۸۱)

«ولی» به مفهوم دوم آن، «وصی» و «قیم»، در این فصل مورد بحث قرار می‌گیرد، چون ولایتی که در بحث موجبات حجر، مورد بحث قرار می‌گیرد جنبه مالی دارد، زیرا محجورین ممنوع از تصرف در مال و حقوق مالی خود هستند، و اهلیت تصرف در اموال و حقوق مالی آنها به «ولی» واگذار شده است. قانون نمونه عربی برای یکسان سازی سرپرستی صغار می‌گوید: «الماده ۴۷ - الولایه علی المال هی حفظ مال القاصر وکل ما له علاقه بهذا المال والعنايه به و تمیته».

یوسف بحرانی، فقیه امامی می‌نویسد:

«همچنان که عقد از مالک صحیح است از اشخاصی هم که در حکم مالک هستند، صحیح می‌باشد و از اخبار استفاده می‌شود که آنها هفت تاست، ۱- پدر ۲- جد پدری ۳- وصی ۴- وکیل از طرف مالک ۵- وکیل از طرف شخصی که ولایت دارد ۶- حاکم شرع در صورت نبودن اشخاص مذکور در پیش ۷- عدول مومنین با تعذر حاکم یا دسترسی نبودن به او». (بحرانی، بی تا، ج ۱۸: ۴۰۸)

برخی حقوقدانان عربی تفاوت میان ولایت بر مال و ولایت بر نفس را چنین بیان کرده است:

«ولایت بر نفس، دایمی و برای عصبه است، ولی ولایت بر مال غیر دایمی، و برای پدر، جد، قاضی و منصوب هر یک از آنهاست». (فتیان، ۱۹۸۶م: ۲۴۸)

ولایت با سایر مفاهیم مشابه خود، یعنی وصایت و قیمومت تفاوت‌هایی دارد، از جمله:

ولایت از حقوق و تکالیف پدر، جد پدری، و بر اساس فقه حنفی سپس از اقارب معین می‌باشد، ولی وصایت و قیمومت صلاحیت شخصی است که پدر یا جد پدری یا قاضی اختیارات خود را به او تفویض کرده است.

ولایت به حکم قانون و شرع است، ولی وصایت به حکم محکمه یا اثبات آن از سوی ولی در محکمه است، لذا ولی نمی‌تواند خود را از ولایت عزل نماید، ولی می‌تواند بجهت فقدان اوصاف ولایت از محکمه بخواهد برای مولی علیه او قیم نصب کند، محکمه پس از بررسی تصمیم به رد یا قبول می‌گیرد.

قلمرو صلاحیت ولایت با سایر مفاهیم مشابه، متفاوت است، ولایت «ولی»، بسیار وسیعتر از نهادهای مشابه است، زیرا ولی پدر یا جد پدری و یا اقارب محجور است که رابطه عاطفی تری میانشان وجود دارد، این رابطه همراه با دلسوزی و دقت عمل است. (عبدالتواب، ۲۰۱۰م: ۶۰)

### مبحث دوم: ولایت خاص (ولایت پدر و جد پدری و اوصیای آنها)

فقه امامیه و اهل سنت در مصادیق اولیای بر اموال اتفاق نظر دارند و معتقدند، ولایت بر محجورین یا با اولیای خاص است یا حاکم شرع. ولایت خاص به دو شاخه تقسیم می‌گردد، ۱- ولایت ولی قهری که عبارت است از ولایت پدر و جد پدری. ۲- ولایت وصی که عبارت است از ولایت وصی منصوب از قبل پدر یا جد پدری.

قانون احوال شخصیه افغانستان شرایطی را برای ولی خاص پیش بینی کرده است، فقدان هر یک از این شروط شخص را فاقد اهلیت برای احراز وصف ولایت می‌کند، و محکمه برای مولی علیه قییم تعیین می‌نماید:

«ماده چهل و چهارم: (۱) ولی خاص واجد شرایط ذیل می‌باشد:

۱- بلوغ. ۲- رشد. ۳- وحدت در دین. ۴- امانت نسبت به اموال مولی علیه. (۲) هرگاه ولی خاص واجد شرایط مندرج فقره (۱) این ماده نباشد، محکمه برای مولی علیه قییم تعیین می‌نماید.

موضوع ولایت خاص یا اشخاصی که ولایت خاص بر آنها اعمال می‌گردد؛ عبارت است از: ۱- اشخاص صغیر. ۲- اشخاص مجنون و سفیه که وصف سفه و جنون آنها متصل به وصف صغر باشد. ۳- اشخاص مجنون و سفیه که وصف سفه و جنون آنها متصل به وصف صغر نمی‌باشد، مشروط به اینکه محکمه تنفیذ نماید.»

قانون احوال شخصیه افغانستان در ماده ۴۲ می‌گوید:

«(۱) ولایت خاص بر اشخاص ذیل اعمال می‌گردد: ۱- صغیر. ۲- مجنونی که وصف جنون او متصل به صغر باشد. ۳- سفیه، اعم از اینکه وصف سفه او متصل به صغر باشد یا نباشد.

(۲) اعمال ولایت خاص بر مجنون و سفیه که وصف سفه و جنون آنها متصل به صغر نباشد، مشروط به تنفیذ محکمه است.» (مغنیه، ۱۴۰۴ق، ج: ۵، ۱۰۳ و ۱۰۵ و کابلی، ۱۳۸۶: ۲۶۶)

## ۱- ولایت ولی قهری

مذاهب فقهی بر اینکه ولایت مالی صغیر تکلیف و حق پدر و جد پدری اوست و نه مادر، اتفاق نظر دارند. برخی حقوقدانان عربی می-گویند: «بل ان قوانین العالم جميعا فی جملتها تعترف للاب بهذه الصلاحيه». (الحجی، ۱۴۱۱: ۸۴) شیخ محمد حسن نجفی فقیه امامی می گویند: «ولایت بر مال صغیر از آن پدر و جد است و در آن اختلافی نیست». (نجفی، ۱۳۶۷، ج ۲۶: ۴) و برخی از فقیهان امامیه می-نویسند: «پدر و جد در امور مربوط به صغیر و اموال او صاحب نفوذ می-باشند به جز مسأله طلاق». (آل بحرالعلوم، ج ۳: ۲۱۷)

در فقه امامیه به آغاز ولایت پدر و جد بر کودک تصریح نشده است. گرچه می-توان ادعا کرد آغاز آن ولادت کودک است. زیرا در بحث «حجر»، رأی فقیهان بر این قرار گرفته که یکی از اسباب حجر، صغر و کودکی است. و از سوی دیگر گفته-اند ولی بر صغیر پدر و جد پدری می-باشد. اما پایان ولایت نزد فقیهان شیعی بلوغ و رشد است.

برخی فقههای اهل سنت می-نویسند:

«حنفیه معتقدند، ولایت پدر و جد نسبت به کودک در قلمرو جان و مال ثابت است و تا زمان ثبوت رشد ادامه دارد، شافعیه گفته-اند، ولی کودک، پدر او و جد او است و مادر ولایتی ندارد، مالکیها نیز تأکید کرده-اند که ولایت بر جان و مال کودک از آن پدر است، حنابله نیز ولایت بر کودک را از آن پدر دانسته-اند». (الجزیری، ۱۹۸۸م، ج ۴: ۶۰۰)

امام محمد ابوزهره فقیه حنفی می-گوید:

«سه نوع ولایت بر صغیر ثابت است، ۱- ولایت بر کودک در دوران حضانت ۲- ولایت بر نفس کودک پس از حضانت ۳- ولایت مالی». وی ولایت بر نفس را پس از انقضای دوران حضانت می-داند، ولی نسبت به پایان آن تفصیل می-دهد». (ابوزهره، ۲۰۰۵م: ۴۰۶ و ۴۵۸)

فقه امامیه و اهل سنت در ترتیب ولایت پدر و جد پدری اختلاف نظر دارند، بر اساس اقوال فقهی و مقررات حقوقی فوق الذکر ولایت پدر و جد در فقه اهل سنت در طول یکدیگر است، و وصی هر یک در مرتبه خودش قرار می-گیرد، ولی در فقه امامیه در عرض یکدیگر و تصرفات مقدم یکی از آنها با تصرفات بعدی دیگری، قابل نقض نمی-باشد، و در زمان تعارض دو ولایت، ولایت جد مقدم است، و وصی هر یک، مرتبه موخر دارد و با

حضور دیگری فاقد اهلیت ولایت است. (مغنیه، ۱۴۰۴ق، ج ۵: ۱۰۳ و اصفهانی، ۱۴۰۱ق، ج ۲: ۱۹۱ و ج ۳: ۱۵۹ و ۱۶۰)

قانون احوال شخصیه افغانستان می‌گوید:

«ماده چهل و سوم: (۱) ولایت پدر و جد پدری در عرض یکدیگراند، تصرف هر یک از آنها در امور مولی علیه صحیح است و با عمل بعدی دیگری باطل نمی‌شود. در صورت اختلاف پدر و جد پدری در امور مولی علیه، ولایت جد پدری بر ولایت پدر مقدم است.»

ولایت «ولی خاص»، ناشی از حکم شرع و قانون است، حاکم شرع و قاضی نمی‌تواند مادامی که آنها اهلیت این ولایت را دارند، از آنها سلب ولایت نمایند. قانون احوال شخصیه فلسطین می‌گوید: «ماده ۲۲۹- لا ینزع مال القاصر من ید الأب و الجد العصبی ما لم تثبت خیانته أو سوء تصرفاته ولا يجوز لأی منهما التبرع من مال القاصر أو منافعہ و لا بیع عقاره أو رهنه إلا بإذن القاضی . ماده ۲۳۰- تنقضى الولاية إذا اعتبر الولی مفقوداً أو محجوراً علیه أو معتقلاً و تعرضت باعتقاله مصلحه القاصر للضیاع و یعین للقاصر وصی مؤقت إذا لم یکن له ولی آخر.»

فقه‌های اهل سنت برای تعیین قلمرو ولایت ولی خاص، نوشته‌اند، پدر و جد پدر سه وضعیت دارد:

الف- ولی خاص، معروف به امانت و تدبیر در اداره و تمییه اموال یا خیانت و سوء تدبیرش غیر معروف است.

ولی خاص، با وضعیت فوق، می‌تواند، تصرفات مالی نافع برای مولی علیه و تصرفات با ضرر قابل تسامح را انجام دهد، و برای انجام هر یک از این تصرفات نیازی به اذن حاکم شرع یا قاضی نمی‌باشد، و قاضی نمی‌تواند از این قبیل تصرفات مانع گردد. مهمترین وظیفه ولی، حفظ اموال مولی علیه است، تمییه اموال، به دلیل اینکه به عکس حفظ اموال برای همگان ممکن نیست، از تکالیف ولی محسوب نمی‌گردد، چون ممکن است تکلیف به چیزی شود که استطاعت نداشته باشد، و همچنین تکلیف به تمییه اموال در معرض تلف قرار دادن آن است، چون ممکن است در تجارت ولی ضرر کند. بر این اساس اگر ولی از طرقی که ضریب امکان تلف مال کمتر باشد، برای تمییه اموال اقداماتی نماید، اگر متضرر شود مسئولیتی ندارد و الا ملزم به جبران خسارت است، مگر اینکه ضرر قابل تسامح باشد.

تبرعات ولی خاص از مال طفل، ممنوع است، زیرا تصرفات ضاره «ولی»، باطل می‌باشد، حقوق افغانستان تبرعات ولی خاص را مشروط به اذن محکمه کرده است.



انتفاع ولی خاص از اموال مولی علیه، ممنوع است، ولی خاص نمی‌تواند تبرعا از اموال مولی علیه استفاده نماید، و اجرت المثل نیز به او تعلق نمی‌گیرد، اگر ولی خاص فقیر و نیازمند به نفقه باشد، می‌تواند به میزان تعیین شده در باب مقررات نهاد نفقه از اموال مولی علیه استیفا نماید. (مغنیه، ۱۴۰۴ق، ج ۵: ۱۰۸) ماده ۲۸۲ قانون مدنی افغانستان می‌گوید: «ولی می‌تواند از مال شخص تحت ولایتش نفقه خود و یا شخص دیگری را تامین نماید. مشروط بر اینکه قانونا نفقه شان در مال شخص مذکور لازم دانسته شود.»

ب- ولی خاص معروف به عدم تدبیر در اداره و تنمیه اموال است.

این دسته ولی، به دلیل اینکه ممکن است اموال را در معرض تضییع قرار دهد، تصرفاتش محدودتر است؛ ولی مسلوب الولایت نمی‌باشد، و از دو حال بیرون نیست:

اگر توانایی او در اداره اموال کمتر از حد متعارف باشد قاضی شخصی را بعنوان «امین»، ضمیمه ولی خاص می‌گرداند، قانون احوال شخصیه در ماده چهل و ششم به این موضوع می‌پردازد.

اگر وضعیت «ولی» طوری باشد که موجب سلب شرایط در احراز وصف ولایت گردد، قاضی برای بهتر اداره کردن اموال و حقوق مالی مولی علیه، قیم تعیین می‌کند. قانون احوال شخصیه افغانستان می‌گوید: «ماده چهل و چهارم: (۱) ولی خاص واجد شرایط ذیل می‌باشد: ۱- بلوغ. ۲- رشد. ۳- وحدت در دین. ۴- امانت نسبت به اموال مولی علیه. (۲) هرگاه ولی خاص واجد شرایط مندرج فقره (۱) این ماده نباشد، محکمه برای مولی علیه قیم تعیین می‌نماید.» (نجفی، ۱۳۶۷، ج ۲۹: ۲۰۶ و ۲۰۷ و مغنیه ۱۴۰۴، ج ۵: ۱۰۶)

ج- ولی خاص فاقد وصف امانت و معروف به سوء تدبیر باشد.

این دسته ولی خاص، شرایط ولایت را ندارد، و قاضی شخصی را به عنوان «قیم»، برای اداره اموال مولی علیه تعیین می‌کند، و با احراز مجدد شرایط ولایت، سمت ولایت به او بازگردانده می‌شود، قانون احوال شخصیه افغانستان می‌گوید:

«(۱) ولایت ولی خاص در موارد ذیل ساقط می‌شود و محکمه به درخواست اشخاص ذینفع، قیم تعیین می‌نماید: ۱- در صورتی که ولی خاص محجور شود. ۲- در صورتی که ولی خاص به اساس عدم لیاقت یا خیانت در اموال مولی علیه از طرف محکمه ممنوع التصرف گردد. (۲) در صورت رفع علت سقوط ولایت مندرج فقره (۱) این ماده، صلاحیت ولی اعاده می‌گردد.»

## ۲- ولایت وصی

وصی، شخصی است که از ناحیه یکی از اولیای قهری پس از خودش برای اداره و تنمیه اموال مولی علیه و یا سرپرستی اولاد صغیر نصب می‌گردد، در این صوت وصی مکلف است در حدود اختیارات تعیین شده عمل نماید. (یار ارشدی، ۱۳۸۷ش: ۱۹۵)

وصی در فقه اهل سنت علاوه بر شرایط عادی از قبیل امانت، اهلیت و وحدت در دین که مورد قبول فقه امامیه نیز می باشد، شرط «عدالت» را هم افزوده‌اند، ماده ۲۸۹ قانون مدنی افغانستان در مورد شرایط وصی می‌گوید: «ماده ۲۸۹ وصی باید شخص عادل، با کفایت و واجد اهلیت کامل بوده با شخصی که تحت وصایت او قرار می‌گیرد دین مشترک داشته باشد». ولی قانون نمونه عربی برای سرپرستی قاصرین، شرط عدالت را که در فقه اهل سنت وجود دارد، پیش بینی نکرده است، ماده ۷۳ این قانون، فقط شرایط عمومی را پیش بینی می‌کند.

فقه‌های حنفی در ترتیب اوصیا می‌گویند:

«وصی بر دو قسم است:

- ۱- وصی قوی که عبارت است از وصی منصوب از ناحیه پدر یا وصی پدر و وصی جد پس از وفات پدر و وصی قاضی.
- ۲- وصی ضعیف که عبارت است از وصی مادر، وصی برادر، وصی عمو و مانند آنها». (اسروشنی حنفی، ۱۹۸۲م: ۱۹۴)

امام قدری پاشا می‌نویسد:

«وصی پدرِ قاصر، مقدم بر جد است، اگر شخصی زوجه‌اش یا دیگری را برای بعد از خودش بر اولاد صغی خود به عنوان وصی نصب کند، جد نمی‌تواند دخالتی در امور مربوط به مولی علیه بنماید، اگر پدر قاصر بمیرد و کسی را به عنوان وصی تعیین نکرده باشد، جد دارای شرایط ولایت، ولی طفل محسوب می‌گردد». (بیانی، ۲۰۰۶م، ج ۳: ۱۰۹۳)

قانون مدنی افغانستان متأثر از فقه حنفی، وصی را به دو دسته تقسیم کرده است، ۱- وصی اختیاری یعنی وصی منصوب از جانب پدر و جد و وصی هر یک. ۲- وصی منصوب از ناحیه قاضی در فرض عدم پدر، جد و وصی هر یک. قانون مدنی در مواد ۲۹۱ و ۲۹۷ می‌گوید: «(۱) پدر می‌تواند برای اولاد ناقص اهلیت یا حمل ثابت در بطن، وصی تعیین نماید. همچنان شخص متبرع می‌تواند در حالت مندرج ماده (۲۷۱) این قانون وصی اختیار

نماید. هر گاه برای شخص ناقص اهلیت یا حمل ثابت در بطن وصی اختیاری موجود نباشد، محکمه وصی تعیین می نماید».

ولی قانون احوال شخصیه افغانستان، شخص منصوب از طرف قاضی را عنوان «قیم»، داده است، کما اینکه قانون مدنی بر شخص منصوب بر مجانبین و سفها، اصطلاح قیم اطلاق کرده است. قانون احوال شخصیه مراکش بر شخص منصوب از سوی قاضی برای اداره اموال صغیر در فقدان ولی قهری و وصی آنها اصطلاح «مقدم» را اطلاق کرده است، این قانون در ماده ۲۳۰ می گوید: «يقصد بالنايب الشرعی فی هذا الكتاب: ۱- الولی وهو الأب والأم والقاضی؛ ۲- الوصی وهو وصی الأب أو وصی الأم؛ ۳- المقدم وهو الذی یعینه القضاء». اختلاف اصطلاحات تفاوتی در احکام هر یک ایجاد نکرده است، این مبحث در صدد بیان وصی منصوب از ناحیه ولی قهری است، و احکام وصی منصوب از ناحیه قاضی یا قیم در مبحث ولایت عام یعنی ولایت قاضی و حاکم شرع بحث خواهد شد.

ولایت «وصی»، ناشی از تفویض ولایت از سوی ولی قهری است، در فقه اهل سنت، همانطور که ولایت پدر و جد پدری در طول یکدیگرند، وصی پدر نیز مقدم بر جد است، بن اول ماده ۲۶۷ قانون مدنی افغانستان می گوید: «(۱) ولایت اموال اولاد ناقص اهلیت، بدرجه اول به پدر و ثانیاً بجد صحیح، تعلق می-گیرد. مشروط بر اینکه از طرف پدر وصی تعیین نگردیده باشد». اما در فقه امامیه، «وصی» هر یک از ولی قهری در فرض غیبت یا اجازه یا عدم اهلیت دیگری نافذ است، بند دوم ماده چهل و سوم قانون احوال شخصیه می گوید: «(۲) پدر و جد پدری می توانند در غیاب یکدیگر، با اجازه دیگری یا محجور شدن او، برای بعد از خود بر مولی علیه وصی تعیین کنند، اما با زنده بودن یکی از آنها با وجود شرایط ولایت در او، وصی دیگر تعیین شده نمی تواند».

قلمرو ولایت «وصی»، قلمرو هر یک به میزان تعیین شده از سوی ولی قهری است، ماده ۴۵ قانون احوال شخصیه افغانستان می-گوید: «حدود اختیارات وصی توسط ولی قهری تعیین می گردد. تصرفات وصی خارج از اختیارات داده شده باطل می باشد. وصی می تواند با اجازه ولی قهری، وصی بعد از خود را تعیین نماید»، برخی حقوقدانان عربی در مورد قلمرو ولایت وصی در فقه حنفی می-گویند: «ابوحنیفه معتقد است که وصی منصوب از ناحیه ولی قهری دارای صلاحیت کامل همانند خود ولی قهری دارد و اگر ولی قهری قلمرو ولایت او را محدود نماید قابل تحدید نیست، چون وصایت در اینجا تفویض صلاحیت است و نه وکالت که قابل تجزیه باشد». (حجی الکردی، ۱۴۱۱ق: ۱۰۲)

ماده ۵۹ مجله الاحکام العدلیه می گوید: «الولاية الخاصة اقوی من الولاية العامه». قانون مدنی افغانستان و برخی قوانین کشورهای اسلامی در مواردی ولایت ولی خاص را منوط به اذن محکمه کرده است، و «ولی خاص» در موارد عدیده ای ملزم به استجازه محکمه است.

قانون مدنی افغانستان در ماده ۲۹۶ می گوید: «اختیار وصی وقتی نافذ شمرده می شود که از طرف محکمه با صلاحیت تائید شده باشد.» و قانون احول شخصیه سوریه در ماده ۱۷۶ بند دوم می گوید: «و تعرض الوصایه بعد الوفاء علی المحکمه لتبیتها». ظاهرا این دو ماده یک چیز را بیان می کند و آن ایجاد نظم بر اموال محجورین است، تعیین وصی از سوی ولی قهری نیازمند نفاذ و اجازه کسی نمی باشد، ولی نظم عمومی ایجاب می کند که دستگاه اداری و قضایی کشور از اقداماتی که در آینده در اداره و ولایت بر محجورین انجام می گردد، مطلع باشد؛ بر این اساس اقدامات وصی قبل از تایید محکمه یا اطلاع محکمه، صحیح است، قانون مدنی افغانستان احتمالا در نوشتن ماده فوق حین اقتباس از قوانین کشورهای اسلامی، از فلسفه این حکم بی اطلاع بوده و طوری تنظیم کرده است که ظاهرا با فقه نیز مخالفت دارد، چون نفوذ تعیین وصی از سوی ولی قهری نیازمند تنفیذ محکمه نیست.

امام جلال الدین سیوطی در توضیح قاعده فقهی الولاية الخاصة اقوی من الولاية العامه، می نویسد:

«قاضی نمی تواند با وجود ولی خاص و اهلیت او تصرفی در امور مولی علیه انجام دهد، نکاح از سوی ولی خاص و لو به غیر هم کفو صحیح است؛ ولی از سوی حاکم شرع صحیح نمی باشد، ولی خاص می تواند، استیفاء قصاص یا دیه را عفو کند، ولی حاکم نمی تواند دیه را بدون عوض عفو نماید، اگر حاکم شرع در غیبت ولی خاص موای علیه را تزویج نماید، و ثابت شود که ولی خاص، نیز در همان زمان، مولی علیه را تزویج نموده است، اقدام ولی خاص مقدم است، ...» (سیوطی، ۲۰۱۰م: ۲۳۲)

### مبحث سوم: ولایت عام (ولایت حاکم شرع)

ولایت عام عبارت است، از اعمال ولایت حاکم شرع بر محجورین، در فرض فقدان ولی خاص، ولایت بر محجورین، تکلیف حاکم شرع است، حاکم شرع شخصا یا با انتصاب شخصی، اعمال ولایت می کند.

شیخ طوسی، فقیه امامی می نویسد:

«در هر جایی که حجر ناشی از حکم حاکم، باشد، ولایت بر اموال آنها نیز در صلاحیت حاکم، است، مثل سفیه و مفلس.» (طوسی، ۱۳۹۰ ش، ج ۲: ۲۸۶ و حلی، ۱۴۱۴ ق، ج ۲: ۷۷)

حاکم شرع به اجماع مذاهب اسلامی دارای ولایت است، عبارات فقهای اسلامی شاهد این برداشت، است که در ادامه نقل می-گردد، حاکم شرع در فقه با عبارات متفاوتی معرفی شده است، از جمله، ۱- حاکم شرع یا حاکم مسلمین، ۲- سلطان عادل یا سلطان اسلام، ۳- عالم یا عالم دین، ۴- عارف، ۵- ناظر عام یا ناظر مسلمین، ۶- والی، ۷- من الیه الحکم، و...، تمامی این الفاظ ناظر به یک سمت و صلاحیت شرعی است.

مذاهب اسلامی در مورد اوصاف لازم برای احراز این سمت اختلاف نظر دارند، همچنین شرط در راس حکومت قرار داشتن یا نداشتن، نیز از جمله اوصاف اختلافی حاکم شرع است. امامیه، مجتهد جامع شرایط فتوی و تقلید را، خواه در راس حکومت باشد یا نباشد، صالح برای این سمت می داند و مومنین را مکلف به پیروی از فرمان و فتوای او می داند. فقیه جامع شرایط، علاوه بر صلاحیت قانونگذاری و صدور فتوی، ولایت قضایی نیز دارد، عبارات فقهای این مذهب به این صلاحیت ها تصریح دارند: حاکم شرع، مجتهد جامع شرایط فتوی و تقلید است. (قاسمی، ۱۳۸۴، ج ۱: ۴۷)

الف- محقق کرکی، فقیه امامی، پس از بیان ولایت حاکم بر امور میّت، در فقدان وصی، می نویسد: «مراد از حاکم، امام معصوم یا نائب خاص اوست، در عصر غیبت و نبودن امام معصوم علیه السلام، نائب عام او عهده دار این سمت است ...» (کرکی، ۱۴۰۸، ج ۱: ۲۶۶)

ب- شهیدثانی، فقیه امامی می نویسد: «مراد از حاکم در ابواب فقه، به اجماع فقیهان، فقیه جامع شرایط فتوی است.» (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۴: ۱۶۱)

ج- صاحب ریاض می نویسد: «مراد از حاکم، در فقه امامیه، امام معصوم علیه السلام، است، و ثر فقدان امام، فقیه جامع شرایط فتوی است.» (طباطبایی، ۱۴۰۴، ج ۹: ۵۰۹)

د- شیخ انصاری، می نویسد: «مراد از حاکم، فقیه جامع شرایط فتوی است.» (شیخ انصاری، ۱۴۲۰ ق، ج ۳: ۵۴۵)

امام، در فقه امامیه، فقیه جامع شرایط فتوی است. شیخ حسین آل عصفور، می نویسد: «لفظ امام بر فقیه جامع شرایط فتوی، در حال حضور معصوم و در حال غیبت او، اطلاق می گردد.» (فاضل هندی، ۱۴۱۶ ق، ج ۸: ۱۳۶) سلطان، در فقه امامیه، بر فقیه جامع شرایط

فتوی و تقلید اطلاق می‌گردد. فقیه جامع شرایط، در عین حال که حکومت را در اختیار ندارد، سمت ولایت را چگونه احراز کرده است؟

مهمترین دلیل ولایت فقیه جامع شرایط، انتصاب او از سوی ائمه معصومین علیهم‌السلام است، عبارات فقهای امامیه شاهد این برداشت است: الف- فاضل هندی (۱۴۱۶، ج ۸: ۳۱۲)؛ ب- ابن فهد حلی (۱۴۰۷، ج ۱: ۳۱۲)؛ ج- شهید ثانی (۱۴۰۴ ق: ۲۹۰)؛ د- محقق کرکی (ق ۱۴۰۹، ج ۱: ۱۵۲)؛ ه- شهید ثانی (۱۴۲۳ ق: ۸۷)؛ و- سید عاملی (۱۴۱۹ ق، ج ۱۲: ۴۵۶)؛ ز- محقق کرکی (۱۴۰۹ ق، ج ۱: ۱۴۲).

ولایت قیم همانند ولایت ولی و وصی، به دو بخش اداره امور مالی و اداره امور غیر مالی تقسیم می‌گردد. قانون احوال شخصیه افغانستان، با اشاره به این دو قلمرو اداری، می‌گوید: «ماده چهل و هشتم: (۱) قیم عبارت از شخص امین است که از طرف محکمه به منظور سرپرستی محجور و نگهداری اموال او تعیین می‌گردد. اجرای ولایت حاکم شرع (ولایت عام) توسط او قیمومت نامیده می‌شود. (۲) محکمه خود یا به درخواست شخص ذینفع، برای محجوری که ولی خاص ندارد، قیم تعیین می‌نماید.»

برخی حقوقدانان عربی می‌نویسد:

«قیم در اصطلاح ما عبارت است از سمتی که برای اداره و تنمیه اموال مجانین، معتوهین، سفها و غافلین پیش بینی شده است، این سمت باید تمامی شروط و صلاحیتها و احکام سمت ولایت و وصایت، در اداره اموال قاصرین، را دارا است الا موارد اندکی که استثنا شده است.» (حجی الکردی، ۱۴۱۱ ق: ۱۲۱)

فقها در موضوع ولایت حاکم یا ولایت عام، اختلافاتی دارند:

**محجورینی که موجبات حجر آنها بعد از بلوغ و رشد حادث شده است:**

الف- برخی فقها معتقدند که اشخاص مجنون، معتوه، سفیه و غافل، به شرط عروض اوصاف جنون، عته، غفلت و سفه بعد از بلوغ و رشد، تحت ولایت حاکم شرع است، و ولی خاص دارای شرایط ولایت، داشته باشد.

امام قدر پاشا، معتقد است که سبب جنون و عته با بلوغ همراه باشد، ولایت پدر ادامه دارد، ولی اگر سبب جنون و عته بعد از بلوغ بر شخص عارض گردد، ولایت پدر عود می‌کند. (البیانی، ۲۰۰۶م، ج ۳: ۱۰۴۴)

**محجورینی که موجبات حجر آنها همراه با بلوغ بوده است:**

الف- جمهور فقها معتقدند که اگر اسباب فوق متصل به بلوغ و رشد باشد، ولایت با ولی خاص است.

ب- فقهای شافعی و محمد ابن حسن از فقهای حنفی معتقد است که اگر وصف موجب حجر سفه یا غفلت باشد ولایت او با ولی خاص بوده و الا با حاکم شرع است.

ج- اکثر فقهای حنفی معتقد است که اگر وصف موجب حجر اگر متصل به بلوغ و رشد باشد، با حاکم شرع است.

قانون احوال شخصیه سوریه، موجبات حجر شخص را که متصل به بلوغ و رشد باشد، تحت ولایت ولی خاص و وصی قاضی می‌داند و در بن چهارم ماده ۱۶۳ می‌گوید: «تنتهی الولایه ببلوغ القاصر ثمانی عشره سنه ما لم یحکم قبل ذلک باستمرار الولایه علیه لسبب من اسباب الحجر او بیانها معنوها او مجنونا فتستمر الولایه علیه من غیر حکم». اما موجبات حجر که عارض بعد از بلوغ و رشد می‌گردد، تحن ولایت حاکم شرع می‌داند، این قانون در ماده ۲۰۰ می‌گوید: «۱- المجنون و المعتوه مجوران لذاتهما و یقام علی کل منهما قیم بوثیقه. ۲- السفیه و المغفل یحجران قضاء، و تصرفاتهما قبل القضاء نافذه و یقام علی کل منهما قیم بقرار الحجر نفسه او بوثیقه علی حده».

قانون احوال شخصیه افغانستان دو دسته مجبورین را تحت ولایت حاکم شرع می‌داند:  
الف- مجبورینی که ولی خاص ندارند.

ب- سفیه یا مجنونی که وصف سفه و جنون آنها متصل به وصف صغر آنها نباشد، و محکمه ولایت ولی خاص را تفیذ نکرده باشد. (ماده چهل و دوم).

قانون احوال شخصیه افغانستان پیش بینی کرده است که در فرض عدم تعیین قیم از سوی قاضی و یا تأخیر در نصب آن، ولایت بر اموال مولی علیه بر عهده علمای شیعه محل اقامت مولی علیه است، فقه شیعه از ولایت «عدول مومنین» نیز در مواردی فقدان حاکم شرع و یا عدم دسترسی به آن سخن به میان آورده است. (قمی، ق ۱۴۱۳، ج ۲: ۴۵۳ و ۴۵۴)

قیم باید شرایط عمومی اهلیت برمال و حقوق مالی و ولایت را دارا باشد، ماده پنجاه و یکم قانون احوال شخصیه می‌گوید: «قیم، واجد کلیه شرایط مندرج ماده یازدهم این قانون می‌باشد.

اقربای مولی علیه در صورت واجد بودن شرایط قیم، به ترتیب الاحسن فالاحسن بر دیگران مقدم می‌باشند». برخی قوانین اسلامی در صورت تعدد اشخاص برای احراز سمت قیم وصف الاقرب فالاقرب را آورده است، ولی وصف الاحسن فالاحسن به مصلحت مولی

علیه، بیشتر نزدیک است. اگر زن برای سمت قیم انتخاب شود، معمولاً قوانین اذن شوهر را شرط کرده‌اند، ماده پنجاه و دوم قانون احوال شخصیه می‌گوید: «هرگاه زنی، به شمول مادر مولی علیه به عنوان قیم نصب شود، در صورت ازدواج، مکلف است از موضوع به محکمه اطلاع دهد، محکمه می‌تواند او را عزل یا ناظر بر اعمال وی نصب نماید». این شرط به خاطر حمایت از مصالح مولی علیه و حمایت از ریاست مرد بر خانواده است.

### مبحث چهارم: ناظر

ناظر، شخصی امین از سوی قاضی یا ولی می‌باشد، از میان اولیای محجورین، قلمرو اهلیت ولایی «وصی» و «قیم»، محدود است و قوانین معمولاً برای هر یک قواعد و مقرراتی برای نظارت و حسن اجرای آنها تعیین می‌کند، از جمله این آن نصب «ناظر» است، ناظر از سوی اشخاص ذیل تعیین می‌گردد:

۱- اگر ولی قهری به دلایلی ناتوان از اداره اموال و حقوق مالی مولی علیه باشد، مثلاً غایب مفقودالخبر گردد یا حبس شود یا به علت کبر سن و بیماری ناتوان شود یا...؛ ولی اهلیت ولایت او از بین نرفته باشد، قاضی شخصی یا اشخاصی را به عنوان ناظر بر او نصب می‌کند. (قانون احوال شخصیه افغانستان ماده چهل و ششم)

۲- ولی قهری یا قاضی در برخی موارد به خاطر مصالحی، علاوه بر تعیین وصی یا قیم، شخصی یا اشخاصی را برای نظارت بر اعمال وصی یا قیم نصب می‌کند.

در فرض نیاز عقلایی و امکان نصب ناظر، او مکلف بر حسن اجرای ولی، وصی و قیم، و جلوگیری از اتلاف و موجبات زیان به مولی علیه است. (بند دوم ماده ۵۰ قانون احوال شخصیه افغانستان - مکانیزم نظارت بر حسن اجرای اعمال وصی یا قیم، در ماده ۱۲ همین قانون بیان شده است -).

### مبحث پنجم: وظایف ولی

ولی علاوه بر اداره اموال و حقوق مالی و تنمیه آنها، تکلیف سرپرستی و نمایندگی قانون او را در تمامی امور اجتماعی دارد مگر اینکه قاضی و ولی قهری قلمرو صلاحیت «وص» و «قیم» را محدود کرده باشد، قانون احوال شخصیه افغانستان در ماده پنجاه و پنجم می‌گوید:

«(۱) ولی در کلیه امور مربوط به اموال و حقوق مالی مولی علیه، نماینده قانونی او محسوب می‌شود.



(۲) تصرفات مالی ولی انتصابی که به مصلحت مولی علیه نباشد، باطل است. تصرفات مالی ولی قهری صحیح است، مشروط بر اینکه دارای مفسده نباشد. (۱۴۰۴ق، ج ۱۶: ۱۵۰-۱۴۸)

(۳) هرگاه ولی، مال مولی علیه را برای مدتی بیش از دوران حجر به اجاره دهد، دوام اجاره بعد از زوال حجر، مشروط به تنفیذ مولی علیه است.».

ولی قهری، بخاطر عمق احساس عاطفی و شفقت بر مولی علیه کمتر تحت نظارت و تعیین تکلیف قرار گرفته است ولی سایر اولیا از برخی اعمال و تصرفات بدون اذن قاضی ممنوع شده است. (از جمله قانون احوال شخصیه در ماده پنجاه و ششم).

«ولی»، در تصرفات خود امین محسوب می -گردد. (بند یکم ماده شصتم، قانون احوال شخصیه).

تکالیف مالی «ولی»، در ماده پنجاه و هشتم و سیزدهم قانون احوال شخصیه احصا شده است: «ولی در اداره اموال مولی علیه مکلف است موارد مندرج ماده سیزدهم این قانون را رعایت نماید».

قانونگذار جهت نظارت و حسن اجرای قواعد فوق، پیش بینی کرده است که مولی علیه پس از احراز رشد نسبت به تمامی تصرفات ولی حق اعتراض داشته باشد، بند دوم ماده شصت و چهارم می گوید: «(۲) مولی علیه می تواند بعد از رفع حجر نسبت به تمامی تصرفات ولی قهری، وصی و قیم، ادعای وجود مفسده یا عدم مصلحت نماید. در صورت اثبات، آنها ضامن تمامی خسارات وارده مطابق احکام ضمان می باشند.» (مروراید، ۱۴۱۰ق، ج ۱۵ و کیدری، ۱۳۷۴: ۱۹۷)

## فهرست منابع

- ✓ قرآن کریم
- ✓ ابن عابدین، خاتم المحققین محمد امین (۲۰۰۵م)، حاشیه رد المحتار علی الدر المختار شرح تنویر الابصار فی فقه الامام ابی حنیفه النعمان، لبنان، دارالفکر، بیروت.
- ✓ ابن فهد حلی، جمال الدین ابو العباس احمد بن محمد (۱۴۰۷ق)، المذهب البارع فی شرح مختصر النافع، موسسه نشر اسلامی، قم.
- ✓ ایبانی، محمد زید (۲۰۰۶م)، شرح الاحکام الشرعیه فی الاحوال الشخصیه، دارالسلام قاهره.
- ✓ استانبلی، ادیب (۱۹۹۷م)، المرشد فی قانون الاحوال الشخصیه، المكتبه القانونیه، دمشق.
- ✓ اسروشنی حنفی، امام محمد بن محمود بن الحسین ابن احمد (۱۹۸۲م)، جامع احکام الصغار، دار الفضیله، قاهره.
- ✓ اصفهانی، سید ابوالحسن (۱۴۰۱)، وسیله النجاه، قم.
- ✓ آل بحر العلوم، سید محمد (۱۴۰۳ق)، بلغه الفقیه. مكتبه الصادق، تهران.
- ✓ امام کاشف الغطاء، محمد حسین (۱۴۲۲ق)، تحریر المجله، ج ۱، المجمع العالمی للتقريب بین المذاهب الاسلامیه، تهران.
- ✓ بحر العلوم، عزالدین (۱۴۰۰ق)، الحجر و احکامه فی الشریعه الاسلامیه، دارالزهراء بیروت.
- ✓ بحرانی، شیخ یوسف (بی تا)، الحدائق الناضره الی احکام العتره الطاهره، جامعه مدرسین، قم.
- ✓ بلتاجی، محمد (۲۰۰۶م)، دراسات فی الاحوال الشخصیه، الطبعة الاولى، دارالسلام للطباعة و النشر، قاهره.
- ✓ جزیری، عبدالرحمن (۱۹۸۸م) الفقه علی المذاهب الاربعه، دار الکتب الاسلامیه، بیروت.
- ✓ حبی کردی، احمد (۱۹۹۳م)، الاحوال الشخصیه، جامعه دمشق، دمشق.
- ✓ راغب اصفهانی (۱۴۰۴ق)، المفردات فی غریب القرآن، دفتر نشر کتاب، تهران.
- ✓ سیوری حلی، فاضل مقداد (۱۴۰۲ق)، التنقیح الرائع، قم.
- ✓ سیوطی، جلال الدین (۲۰۱۰م)، الانشابه و النظائر فی قواعد و فروع فقه الشافعی، دارالکتب العلمیه، بیروت.
- ✓ شیخ انصاری، مرتضی (۱۴۲۰ق)، مکاسب، لجنه التراث الشیخ الاعظم، قم.

- ✓ شيخ طوسي، ابو جعفر محمد بن حسن بن علي (١٣٩٠ش)، المبسوط في فقه الاماميه، دفتر انتشارات اسلامي، قم.
- ✓ الطباطبائي، السيد علي (١٤٠٤ق)، رياض المسائل، موسسه آل البيت (ع)، قم.
- ✓ عاملي شهيد ثاني، شيخ زين الدين ابو عبدالله محمد بن مكّي (١٤٠٤ق)، روض الجنان في شرح ارشاد الازهان، موسسه آل البيت لاحياء التراث، قم.
- ✓ عاملي شهيد ثاني، شيخ زين الدين ابو عبدالله محمد بن مكّي (١٤١٣ق)، مسالك الافهام الى تنقيح شرايع الاسلام، موسسه المعارف الاسلاميه، قم.
- ✓ عاملي شهيد ثاني، شيخ زين الدين ابو عبدالله محمد بن مكّي (١٤٢٣ق)، رسائل، بوستان كتاب، قم.
- ✓ عاملي، سيد محمد جواد (١٤١٩ق)، مفتاح الكرامه، موسسه نشر اسلامي، قم.
- ✓ فاضل هندي، محمد بن حسن بن محمد (١٤١٦ق)، كشف اللثام عن قواعد الاحكام، موسسه النشر الاسلامي، قم.
- ✓ فتيان، فريد (١٩٨٦م)، شرح قانون الاحوال الشخصيه، الدار العربيه، بغداد.
- ✓ قاضي ابن براج طرابلسي (١٤٠٦ق)، المهذب، موسسه النشر الاسلامي، قم.
- ✓ قمي، ميرزا ابو القاسم (١٤١٣ق)، جامع الشتات، سازمان انتشارات كيهان، تهران.
- ✓ كركي، علي بن حسين عبد العال (١٤٠٨ق)، جامع المقاصد في شرح المقاصد، موسسه آل البيت (ع)، قم.
- ✓ كاشف الغطاء، شيخ جعفر (١٣٨٠ش)، كشف الغطاء، ج ١، بوستان كتاب، قم.
- ✓ محقق حلي (١٤٠٩ق)، شرايع الاسلام في مسائل الحلال والحرام، انتشارات استقلال، قم.
- ✓ محقق كابلّي، قربانعلّي (١٣٨٤ش)، استفتانات جديد، قم.
- ✓ محقق كركي، علي بن حسين (١٤٠٩ق)، رسائل الكركي، مكتبه آيه الله العظمى المرعشي النجفي، قم.
- ✓ النجفي، محمد حسن (١٤٠٩ق)، جواهر الكلام، قم.
- ✓ محمد ابوزهره (٢٠٠٥م)، الاحوال الشخصيه، بيروت.
- ✓ محمد بن احمد ازهرى، تهذيب اللغه، دار احياء التراث العربي، بيروت.
- ✓ مغنبيه اللبناني، محمد جواد (١٤٠٤ق)، فقه الامام جعفر الصادق عليه السلام، دارالتيار الجديد، بيروت.

- ✓ منتظری، حسینعلی (۱۴۰۸ق)، دراسات فی ولایه الفقیه، المرکز العالمی للدراسات الاسلامیه، قم.
- ✓ نجفی، شیخ محمد حسن (۱۳۶۷ش)، جواهر الکلام، ج ۳، دارالکتب الاسلامیه، تهران.
- ✓ وهبه زهیلی (۲۰۰۰م)، الفقه الاسلامی و ادلته، بیروت.
- ✓ یار ارشدی، علی (۱۳۸۷ش)، وصیت در حقوق ایران و مذاهب اسلامی، تهران.

### منابع قانونی:

- ✓ قانون مدنی افغانستان.
- ✓ قانون تجارت افغانستان.
- ✓ قانون مدنی ایران.
- ✓ قانون مدنی مصر.
- ✓ قانون مدنی کویت.
- ✓ قانون مدنی اردن.
- ✓ قانون مدنی سوریه.
- ✓ قانون مدنی بحرین.
- ✓ قانون مدنی لبنان.
- ✓ قانون احوال شخصیه افغانستان.
- ✓ قانون احوال شخصیه مراکش.
- ✓ قانون احوال شخصیه مصر.
- ✓ قانون احوال شخصیه بحرین.
- ✓ قانون احوال شخصیه کویت.
- ✓ قانون احوال شخصیه امارات متحده عربی.
- ✓ القانون النموذجي العربي الموحد للأحوال الشخصية رقم ۱۰۵ لسنة ۱۹۸۸م، الصادر عن الأمانة الفنية لمجلس وزراء العدل العرب، اعتمده مجلس وزراء العدل العرب في دورته السادسة، بالقرار رقم ۱۰۵- ۶د- ۱۴۰۸/۸/۱۷هـ - ۱۹۸۸/۴/۴م.
- ✓ القانون النموذجي العربي الموحد لرعايه القاصرين لسنة ۲۰۰۲م، الصادر عن الأمانة الفنية لمجلس وزراء العدل العرب في جامعه الدول العربيه، والذي اعتمده المكتب لمجلس وزراء العدل العرب كقانون نموذجي استرشادي بالقرار رقم ۳۲۳.ج ۲۴ بتاريخ ۲۰۰۲/۳/۴م.